

## ( رساله تکوین )

( فروغ هفتم در پیدایش خط و کتابت و اختراع ارقام حروف )

مخفی نماند که بنی نوع بشر را از برای افهام مقاصد خود باینای جنس اولاً جز اشارات و اصوات و در ثانی جز الفاظ وسیله و واسطه در میان نبوده تا در عصر کلدانیان نیرنگ ارقام اختراع شد باینمعنی که از برای اشیاء اشکال و صور قراردادند اما اشیاء خارجه نمودن شکل آنها معلوم و معین بود تنها برای مقاصد معنوی اشکال مخصوص وضع کرده بودند که مرام را بطرف مقابل بفهمانند مثلاً میخواستند شجاعت مینویسند شعشیری برهنه رسم میکردند و چون میخواستند سخاوت بنویسند دریائی نقش میکردند و این را خط ( هیروولکیف ) خوانند که از برای اشیاء خارجه و ذهینه اشارات و صور ترسیم نموده‌اند چنانچه هنوز خطوط اهل چین و ژاپون و اهل ختا و ختن بر همین نسق است و خواندن اینگونه خطوط و فهمیدن مقصود از آنها محتاج بدانستن زبانی معین نیست بلکه بمردم کر و لال هم آموختن آن امکان دارد ولی ضبط این همه اشارات و صور تماماً از عهد طاق بشری بیرون است از این جهت است که هر کس بخواهد در چین کاتب بشود باید افلا هشتاد هزار شکل و اشارات در ذهن خود نگاه بدارد خلاصه پس از مدتی مدید دانایان را اینطور بتصور رسید که طریقی از برای تسهیل این خط پیدا کنند لاجرم برای مقاطع حروف پاره اشکال رسم نمودند یعنی از روی اسامی چیزهاییکه آن مقطع در حرف اول نام آنچیز آشکارا و نمایان بود مثلاً میخواستند سین بنویسند صورت سگی رسم میکردند زیرا که سک را ایشان سین میگفتند و سین همان سین است که در فرانسه بمعنی سک است و قاف همان تحف سراسان است و با همان بیت بمعنی خانه است و میم بمعنی آب است و آن را بدین شکل [ m ] مینوشتند چونکه آب می پیچد و نون بمعنی ماهی است

بدین شکل [ N ] و الف بمعنی، درخت یا شاخ گاو است و کاف بمعنی کف دست است و لام بمعنی بیل است بدین شکل [ ل ] و دال بمعنی در است بدین شکل [ د ] و چون میخواستند واو بنویسند شکل منجلی می کشیدند که آن را باد می نامیدند و بدین قیاس بیست و دو صورت هست از اشیاء خارجی که در ابتدای نام آنها هر يك حرفی از حروف ابجدی بطور نمایان تلفظ میشد و برای مقاطع اصوات عنوان و تعبیر قرار داده اند این بود که حروف ابجدی پیدا شد و میان خط و لسان تطبیق پیدا شد ولی طریق نوشتن باز متعسر بود پس از چندی بتصاریف ایام از اشکال مزبوره کاستند و اشکالات را از میان برداشتند مثلاً بجای سین اول شکل سگی تمام میکشیدند بعد سرسک را کشیدند و آخر بکشیدن همان دندان سک اکتفا نمودند رفته رفته در میان هر قومی اشکال حروف شکل مخصوص گرفت ولی باوصف این هنوز اشکال غالب حروف ملل با هم متشابه است اهل چین چون هنوز حروف ایشان هیروولکیف است خط آن ستونی است یعنی از بالا به پائین و اهل سمیتک از راست بچپ و اریافها از چپ بر راست مینویسند مگر مسلمانان ایران و غیره که تقلید از اعراب میکنند و خطوط مسلمانان در این عصر بسیار میوب و مفشوش است و اشکالات بی معنی در آن پدید آورده اند که خواندن آن صد مرتبه از خطوط اروپائیها مشکل تر است و کسی بخیال تصحیح و اصلاح معایب آن برای تسهیل نیفتاده مگر میرزا ملکم خان ناظم الدوله که در این خصوص در صدد پاره اصلاحات برآمد (۱) و بعد از آن میرزا حسین خان مصباح السلطنه ولی هنوز بجائی نرسیده امید است عنقریب خط هم چون لسان از اختلاط اقوام خارج شده و صورت واحد کسب نماید و آن خطی است که از غایت سهولت همه خواندن آن بتوانند و فوراً افاده مرام کنند .

(۱) اصلاحات ملکم خان و عقاید او در باب خط غیر از مفاسد و ناپکاری و عداوت با

مایت ایران چیزی نیست و ما با اینکه سابقاً در این موضوع مقالات مبسوطه نگاشته ایم در سال

(وجد)

هفتم این مفاسد را بتوضیح خواهیم پرداخت

## ( فروغ هشتم در بیان شعر و موسیقی و نقاشی و امثال آنها )

اختراع اوزان شعر یعنی سخن منظوم قبل از اختراع و شیوع خط است زیرا که قبل از پیدایش خط هر صاحب سخن بلیغی مسایل بود سخنش بعد از خودش باقی بماند و راهی از برای اینکه سخن خود را سینه بسینه محفوظ دارد بطوریکه از تغییر و تبدیل مصون ماند غیر از اینکه کلام را مقید بوزن و قافیه دارد طریقی نجست و این صورت شعر است که عبارت از وزن و قافیه باشد و مقصود مردم عوام از شعر همین است اما صناعات شعر که از صناعات خمس و در عداد علوم عالییه و فنون شریفه محسوب میشود عبارتست از مجسم ساختن احوال مخفییه و مناسبات معنویه اشیاء و رنگ تناسب بانها دادن بطوریکه موجب هیجان افکار عامه شده آثار فایده را موجب گردد و در نفوس تاثیرات عجیبه بخشد و شاعرانه آن است که اشیاء را بر خلاف واقع ترسیم نماید و مبالغات را چنان از حد بگذراند که تاثیر خود را در مزاج مستمع فوت کند بلکه شاعر باید هر چیزی را زیاده از آنچه بر محاسن و معایب داراست نمایش بدهد و بر تصورات و تخیلات خود لباس صدق ببوشاند و مناسبات مخفییه اشیا را ظاهر کند تا بتواند منشاء اثر باشد و در نفس خواننده تهییج و اثبات بپذیرد <sup>علم</sup> آورد شعر فنی از حکمت بلکه اول طبیعه حکمت است در میان هر قوم که فلسفه و حکمت پیدا شد نخست شعر پدید آمد <sup>علم</sup> اگر شعر در میان ملتی یافت نشود افراد آن ملت هرگز ترک قبایح و طلب محاسن نخواهند کرد - حکما مبدأ شعر و موسیقی و نقاشی را شیئی واحد گرفته اند زیرا میگویند انسان بجهت افاده مرام و مقاصد خود سه چیز لازم دارد - نطق - وصوت - و اشاره وقتی که باصوت میخواهد ترسیم اشیاء و افاده مرام خود نماید فن موسیقی است همینکه صوت مقاطع بهم رسانید و بخواید با منطق ترسیم و تصویر اشیاء کند و مقصود خود را بفهماند فن شعر است

و با اشارات چون بخواهد مقاصد خود را نشان دهد عبارت از نقاشی است و هیكل تراشی و خط هم از شعبه های نقاشی است این است که قدما گفته اند نقاشی و موسیقی بدون شاعری نمیشود چنانکه تراشیدن مجسمات ارباب انواع در نزد ایشان بدون معاونت صنعت شعر ممکن و مقبول نبود و هیچ شکی نیست که صنعت شعر از نقاشی و موسیقی بمراتب اشرف است زیرا که نقاش از روی اشارات حسیه اقسام و تصویر ظاهر اشیاء را مینماید و صاحب موسیقی تصویر مقاصد و حالات انسان را از روی آهنگهای طبیعی مینماید ولی شاعر معانی مخفیة اشیاء و مقاصد خود را بواسطه صور عقلیه و مناسبات روحانی و تشبیهات طبیعی و اشارات فکریه می نماید پس شاعر روح اخلاقی ملت است مثلاً در یونان اول سیروس پیدا شد بعد از آن حکما پدید آمدند در عرب اول معلقات سبع بعد از آن پیغمبر آخر الزمان مبعوث گردید در فارس نخست شعراء سپس حکما و فلاسفه زیرا شاعر مردم را دعوت بفضایل میکند و آنها را مستعد از برای ترقیات مینماید — در این صورت بدیهی است که اقتدار شاعر در مقام بیان احساسات خود از نقاش و موسیقی دان بیشتر میباشد و اینکه موسیقی را از فنون ریاضی حساب میکرده اند از راهی خطا است زیرا که موسیقی داخل در صناعات است مانند شعر اگر چه پاره تناسبات تالیفیه در نعمات موجود است که آنها را بفن حساب تقدیر مینماید بر مثال وزن و قافیه که عارض شعر میگردد نه اینکه داخل در هیئات شعر باشد —

الجان موسیقی بر دو قسم است یکی آهنگهای طبیعی که به نسبت تالیف و ترکیب میشود و قدما آن را از تاثیر ادوار فلکیه یا تعلیم (مینرو) میدانستند یعنی الهامات غیبی و دیگری آهنگهای تقلیدی که از صداهای مرغان و آب شارها و زنگها و باران و اهتراز نسیم در بوستان و امثال اینها تقلید کرده باشند -